**کودکی و نوجوانی حضرت ابوالفضل** (علیه السلام)

نوشته: غلامرضا گلی زواره

از مطالبى كه روان‏شناسان در خصوص دوران رشد كودكِ شير خوار مورد تأكيد قرار داده‏اند، اين است كه طفل تنها از شير مادر استفاده نمى‏كند و خصوصيات شخصيتى وى همراه با محبت‏ها، عواطف و نوازش‏هاى او به فرزندش انتقال مى‏يابد و به رشد روانى او كمك مى‏كند.امام على عليه‏السلام قرن‏ها قبل، اين ويژگى را مورد توجه قرارداده و فرموده‏اند:
اين مادر است كه به تو از عصاره قلبش غذا داد؛ قوتى كه ديگرى از دادن آن امتناع مى‏كند.اين مادر است كه كه با تمامى اعضاء و جوارحش با نهايت شادمانى و خوشرويى تو را از جميع حوادث و رخدادها محافظت نمود.1
حضرت على عليه‏السلام در سيره عملى و زندگانى فردى خويش، اين موضوع را مورد توجه قرار داد و چون به سوگ شهادت پاره تن پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم ، حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام نشست، برادرش عقيل را كه از آگاهان به انساب عرب بود و طوايف و قبايل شبه جزيره عربستان و نقاط مجاور را به خوبى مى‏شناخت، فراخواند و از او خواست براى وى همسرى بيابد كه زاده دلاوران باشد تا فرزندى شجاع به دنيا آورد؛ چرا كه به طور مسلّم سرشت و خصائص اجداد در فرزند تأثير يافته و به او منتقل مى‏شود.عقيل پس از تحقيق، فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربيعه ـ از نوادگان عامر و منسوب به طايفه هوازن ـ را به برادرش معرفى نمود و خاطر نشان كرد: پدران و دايى‏هاى اين زن از دلاوران عرب در قبل و بعد از اسلام بوده و مورّخان از آنان در هنگام نبرد، شجاعت و دليرى و رادمردى‏ها نقل كرده‏اند؛ آن چنان كه حاكمان زمان آنان در برابرشان سرتسليم فرود مى‏آورده‏اند.در ميان عرب شجاع‏تر و قهرمان‏تر از پدرانش يافت نشود.و مقصود اميرمؤمنان عليه‏السلام نيز چنين همسرى بود؛ چرا كه در ميان تيره فاطمه كه به «امّ‏البنين» هم موسوم است، شخصى وجود دارد به نام عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب ـ جدّ ثمامه، مادر اين زن ـ كه به سبب قهرمان‏سالارى و شجاعتش، او را بازى‏گيرنده سرنيزه‏ها (نيزه باز) لقب داده‏اند.
حزام پدر امّ‏البنين از استوانه‏هاى شرافت در ميان عرب به شمار مى‏رفت و در بخشش، دلاورى و حماسه آفرينى شهرت داشت.خاندانش از طوايف و قبايل ريشه‏دارى بودند كه علاوه بر رشادت و شجاعت در ميادين نبرد، به دستگيرى از مستمندان، ميهمان‏نوازى و يارى رسانيدن به درماندگان نيز اشتهار داشتند.برخى از برجستگان اين خاندان متّصف به صفات والا وگرايش‏هاى عالى انسانى بودند كه به حكم قانون وراثت، ويژگى‏هاى اخلاقى خود را از طريق امّ‏البنين به فرزندان بزرگوارش انتقال دادند.2
على عليه‏السلام وقتى از گزارش برادرش درباره خاندان همسر آينده‏اش مطلع گرديد، به وى فرمود تا براى خواستگارى از امّ‏البنين به نزد بستگانش مراجعه كند.عقيل پذيرفت و به ديدن حزام بن خالد رفت و موضوع را با او مطرح كرد.وقتى حزام از مقصودش باخبرگرديد، بدون لحظه‏اى درنگ، موافقت خود را با اين وصلت اعلام داشت و براى اين كه دخترش را در شادمانى خود شريك نمايد، اين خبر مهم را به اطلاع او رساند.چون دختر حزام به هويت خواستگار با فضيلت خويش پى‏برد، در حالى كه عرق شرم و حيا بر پيشانى‏اش نشسته بود، نتوانست از ابراز سرور و شعف خوددارى كند؛ زيرا اين وصلت مبارك براى او و خانواده‏اش افتخارى بزرگ و سعادتى فوق العاده محسوب مى‏گرديد.عقيل به وكالت از سوى برادرش مولا على عليه‏السلام خطبه عقد را جارى كرد و بدين ترتيب، فاطمه دختر حزام رهسپار خانه اميرمؤمنان عليه‏السلام شد.3
بانويى پارسا و مهربان
امّ‏البنين پيش از آن كه پاى در خانه نخستين فروغ امامت نهد، «فاطمه» نام داشت.او كه از خصال نيكو و ايمانى استوار برخوردار بود، در همان نخستين روزهاى زندگى مشتركش با حضرت على عليه‏السلام ، از ايشان خواست تا نام او را تغيير دهد.اميرمؤمنان عليه‏السلام با شگفتى علت آن را جويا شدند.امّ‏البنين با نهايت بصيرت و تيزهوشى، گفت: هرگاه مرا فاطمه صدا مى‏زنى، حسن و حسين عليهماالسلام به ياد مادرشان حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام مى‏افتند و خاطره غم‏بار جدايى از او و رنج بى‏مادرى، در ذهنشان تداعى مى‏گردد و من راضى نيستم كه آنان از اين بابت آزرده شوند.پس نام آن بانوى گرامى به «امّ‏البنين» تغيير يافت.4 چون حضرت على عليه‏السلام در همسرش خردمندى و صفات نيكو مشاهده كرد، در تكريم و احترامش از صميم قلب كوشيد.
گروهى از مورّخان در پى‏اثبات اين نكته بوده‏اند كه اميرمؤمنان عليه‏السلام پس از شهادت فاطمه عليهاالسلام با دختر حزام عامريه ازدواج كرد.5 و دسته‏اى ديگر مى‏گويند: اين وصلت بعد از ازدواج آن حضرت با بانويى به نام «امامه» بوده است.6 اما به طور مسلّم، اين پيمان مبارك بعد از رحلت حضرت صديقه كبرا عليهاالسلام مى‏باشد؛ زيرا تا فاطمه عليهاالسلام در قيد حيات بود، اختيار همسر ديگرى براى امام على عليه‏السلام روا نبود.7
امّ‏البنين از بانوان ارجمند و با معرفت نسبت به جايگاه اهل‏بيت عليهم‏السلام و داراى اخلاص و صفا در ولايت و محبت به اين خاندان، بود همان‏طور كه نزد اهل‏بيت عليهم‏السلام از شأن و مقامى بس والا بهره داشت و زينب كبرى عليهاالسلام همان‏گونه كه در ايام عيد به ديدارش مى‏آمد، پس از واقعه كربلا و ورود به مدينه؛ به ديدارش رفت و شهادت فرزندانش را به وى تسليت گفت.8
از عظمت مقام و موقعيت اهل‏بيت عليهم‏السلام نزد او چنين نقل كرده‏اند كه وقتى به عقد ازدواج حضرت على عليه‏السلام درآمد، امام حسن و امام حسين عليهماالسلام بيمار بودند و او همچون مادرى دلسوز و پرستارى مهربان به مراقبت و دل‏نوازى از آنان مبادرت نمود، و چنين امرى از همسر سرور اهل ايمان كه از انوار معارفش بهره‏ها گرفته، در بوستان علوى پرورش يافته و به اخلاق و آداب مولاى متقيان مؤدّب و متخلّق شده، امرى شگفت نمى‏باشد.9
امّ البنين بر آن بود تا در حدّ توان جاى مادر را براى نوادگان پيامبر و سروران جوانان بهشت پركند؛ مادرى كه در اوج جوانى پژمرده شد.فرزندان رسول خدا در وجود اين بانوى پارسا، مادر خود را مى‏ديدند و از فقدان مادر كم‏تر رنج مى‏بردند.امّ‏البنين فرزندان دختر پيامبر را بر كودكان خود مقدم مى‏داشت و عمده محبت و عاطفه خود را نثار آن نمونه‏هاى والاى كمال مى‏نمود.تاريخ، مانند چنين بانوى بزرگوارى كه فرزندان زن ديگرى را بر كودكان خويش برترى دهد، كمتر به خود ديده است.او اين توجه و رجحان را نه تنها وظيفه‏اى عاطفى، بلكه فريضه‏اى دينى مى‏شمرد و اين حقيقت قرآنى را در نظر داشت كه خداوند متعال اجر رسالت پيامبر خويش را محبت به خاندان او قرارداده و آنان عزيزترين اهل‏بيت آخرين فرستاده الهى بودند.و وى با درك چنين عظمتى، كمر به خدمتشان بست و حقشان را در حدّ توان ادا كرد.
امّ‏البنين نزد مسلمانان به دليل اين گونه محبت‏ها و پرورش انسان هايى شجاع و فداكار، جايگاهى ويژه دارد و بسيارى معتقدند او به دليل پارسايى، در پيشگاه خداوند منزلتى والا دارد و اگر دردمندى، او را واسطه خود نزد حضرت بارى تعالى قرار دهد، لطف خداوند شامل حالش گرديده و حزن و اندوهش برطرف مى‏شود.از اين جهت به هنگام سختى‏ها و درماندگى‏ها، اين مادر فداكار را شفيع خود قرار مى‏دهند.10
امّ‏البنين همان زنى بود كه حضرت على عليه‏السلام مى‏خواست؛ بانويى كه قادر گرديد فرزندانى حماسه‏آفرين به جامعه اسلامى تحويل دهد كه از همان سنين طفوليت از خصم نهراسند و در مقابل شمشيرها و نيزه‏ها مقاومت كنند و بيمى به دل راه ندهند.او براى شوهر گران قدرش، چه در زمان حيات و چه بعد از شهادت آن امام همام، زنى باوفا، فداكار و پاكدامن بود.
نقل كرده‏اند: پس از اين كه حضرت على عليه‏السلام توسط يكى از شقاوت پيشگان نهروان در محراب عبادت به فوز عظيم شهادت نائل گرديد، مغيرة بن نوفل و پس از او، ابوهياج بن سفيان از «امامه» خواستگارى كردند و او در اين باره با امّ‏البنين مشورت كرد.آن زن وفادار در جوابش گفت: سزاوار نيست بعد از مولاى پرهيزگاران، بدن ما با مرد ديگرى تماس پيدا كند.اين پاسخ سنجيده آن‏چنان اثر ژرفى در روح و روان امامه و ديگر زنان حضرت على عليه‏السلام از جمله ليلا و اسماء برجاى نهاد كه از آن پس، هيچ يك ازدواج نكردند و اين زنان فداكار پس از شهادت همسرشان در حال تجرّد باقى ماندند تا آن كه به داربقا شتافتند و به شوهر ارجمندشان ملحق گشتند.
فاطمه‏امّ‏البنين دومين يا سومين زنى است كه به حباله نكاح على عليه‏السلام در آمد و چهار پسر به دنيا آورد كه در واقعه كربلا و در ركاب برادر بزرگوارشان، امام سوم، پس از پيكارى عزّت آفرين با دشمنان، جام شهادت نوشيدند.
گفته‏اند: چون اهل‏بيتِ امام حسين عليه‏السلام به مدينه آمدند، امّ‏البنين بركنار مرقد مطهّر رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم با زينب كبرى عليهاالسلام ملاقات نمود و به وى عرض كرد: اى دختر اميرمؤمنان! از پسرانم چه خبر داريد؟ آن بانوى بزرگ فرمود: همه كشته شدند.امّ‏البنين با استوارى و بدون آن كه تغييرى در روحيه‏اش پديد آيد، عرض كرد: جان همه به فداى حسين عليه‏السلام ! از او چه خبر داريد؟ خواهرش با ناگوارى گفت: او را با لب تشنه كشتند.تا اين سخن را شنيد، دست‏هاى خويش را به سر و سينه كوبيد و با صداى بلند و به حالت گريان گفت: واحسيناه! زينب كبرى عليهاالسلام فرمود: از فرزندت عباس يك يادگار آورده‏ام و آن، سپرى خونين است.با مشاهده آن سپر، امّ‏البنين طاقت نياورد و بيهوش شد.چون به هوش آمد به دليل شهادت آن جانبازان راه حقيقت و مجاهدان طريق انسانيّت به گريستن و نوحه‏سرايى ادامه داد و در چنين حالتى به اطرافيان گفت: به من امّ‏البنين نگوييد؛ زيرا ديگر پسرى ندارم كه مادرشان باشم.و از آن پس، گوشه عزلت گزيد و يار و همدمش غصه و اشك بود تا آن كه در مدينه دعوت حق را لبيك گفت و در گورستان بقيع دفن گرديد كه آرامگاهش هم اكنون زيارتگاه شيعيان و اهل ايمان مى‏باشد.11
ولادت با بركت
چهار روز از ماه شعبان سال 26 هجرى مى‏گذشت؛ ماهى كه براى اهل‏بيت عصمت و طهارت عليهم‏السلام و پيروان آنان با بركت، رحمت و وارستگى توأم است.در اين روز در شهر مدينه ستاره‏اى پرفروغ در آسمان فضيلت هويدا گرديد كه درخشش آن، خاندان عترت و اصحاب ائمه را در موجى از شادى و شعف فرو برد.اين مولود شكوهمند در خانه‏اى ديده به جهان گشود كه ايمان و تقوا در آن حضور داشت و اهلش به نور معنويت آراسته بودند.12
با تولد اين كودك كه «عبّاس» ناميده شد، مدينه به گُل نشست و موجى از سرور، خاندان علوى را فراگرفت.وقتى مژده ولادت اين طفل به اميرمؤمنان عليه‏السلام داده شد، به خانه شتافت و او را در برگرفت.گونه‏اش را بوسه‏باران كرد و مراسم شرعى را درباره‏اش اجرا نمود؛ يعنى در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت.نخستين كلمات، بانگ روح بخش توحيد بود كه توسط پيشاهنگ پارسايى و پرهيزگارى بر صفحه ذهن و دلش نشست و سرود جاويدان يكتا پرستى، جانش را نوازش داد و در اعماق وجودش جوانه زد و به درختى بارور از باورها و ايمان و تقوا مبدّل گرديد تا آن جا كه در راه حفظ آن، جان باخت و خونش را به پاى آن ريخت.
در هفتمين روز تولد، بنا به سنّتى اسلامى كه رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم آن را بنيان نهاده بود، حضرت على صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم سرفرزندش را تراشيد و هم سنگ موهايش طلا يا نقره به فقيران و مستمندان داد و همان گونه كه نسبت به حسنين عليهماالسلام عمل كرده بود، گوسفندى به عنوان عقيقه براى اين نوزاد ذبح كرد.پدر تمامى آرمان‏هاى خدا پسندانه را در سيماى نورانى اين كودك خواند و در پس پرده‏هاى غيب؛ جنگاورى، دليرى و فداكارى اين فرزند را در عرصه پيكار با پليدى‏ها دريافت و به همين جهت، او را عباس (شير بيشه) ناميد؛ چرا كه اين طفل به همه ثابت كرد كه هرگز به اهل باطل روى خوش نشان نمى‏دهد و در برابر جويندگان حقيقت و پويندگان اين مسير، خندان و شاداب است.13
بوسه و گريه
روزى امّ‏البنين اميرمؤمنان صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم را مشاهده كرد كه عباس را در آغوش گرفته و بردستانش بوسه مى‏زند و مى‏گريد.چون آن بانوى با فضيلت اين گونه ديد، دچار نگرانى و ناگوارى شد؛ زيرا سابقه نداشت كه فرزندى چنين نيك منظر و صاحب شمائل علوى، براى پدرش اضطراب و پريشانى به همراه آورد و برحسب ظاهر، عاملى كه موجب آشفتگى شود دروى ديده نمى‏شد.پس امّ‏البنين سبب را از حضرت پرسيد.حضرت على عليه‏السلام او را نسبت به حقيقتى كه در آينده اتفاق خواهد افتاد، آگاه كرد و فرمود دستان فرزندش در راه مدد رسانى به امام حسين عليه‏السلام قطع مى‏شود.با شنيدن اين خبر غيبى، صداى فرياد و شيون آن مادر دلسوخته از خانه على عليه‏السلام بلند شد و اهل منزل نيز به نوحه‏گرى پرداختند.حضرت افزود: اى امّ‏البنين! نور ديده‏ات نزد خداوند منزلتى بزرگ دارد و پروردگار در عوضِ دو دست بريده‏اش، دو بال به او مرحمت خواهد كرد كه با ملائكه در بهشت به پرواز در مى‏آيد، همان گونه كه از قبل، اين لطف را به جعفر بن ابى‏طالب عنايت نموده است.امّ‏البنين با شنيدن اين بشارت ابدى و سعادت جاودانه، مسرور گرديد.14
كنيه و القاب
از جمله آداب و سنت‏هاى مربوط به كودكان در صدر اسلام و در ميان خاندان عترت، اين بود كه براى فرزندان خود، كُنيه تعيين مى‏كردند.مزيت اين ويژگى آن بود كه از همان دوران كودكى شخصيت فرزند مورد توجه قرار مى‏گرفت و در اجتماع از اعتماد به نفس بيشترى برخوردار بود.همچنين وقتى طفلى را با كنيه صدا مى‏كنند، مورد محبت واقع شده و آرامش مى‏يابد و ياد مى‏گيرد كه بزرگان را چگونه مورد خطاب قرار دهد.امام باقر عليه‏السلام فرموده‏اند: ما براى فرزندانمان در دوران خردسالى كنيه مشخص مى‏كنيم تا در سنين بالاتر به لقب‏هاى ناگوار مبتلا نشوند.15
حضرت عباس عليه‏السلام نيز به كنيه‏ها و لقب‏هايى اشتهار يافت؛ كنيه مشهور آن حضرت «ابوالفضل» مى‏باشد؛ زيرا كه از جهتى، فرزندى به نام «فضل» داشته و از طرف ديگر، به دليل مكارم اخلاقى و فضيلت‏هاى انسانى، شايسته چنين كنيه‏اى مى‏باشد واگر فضل و سيادت را بنيانى رفيع تصوّر كنيم، عباس عليه‏السلام از پايه‏هاى مهم آن است.
القاب آن حضرت نيز معرف شخصيت و ارزش معنوى وى مى‏باشد.از آن‏جا كه سيمايى نيكو و با صلابت داشت و چون بدر مى‏درخشيد و از آيات كمال و جمال به شمار مى‏رفت، او را «قمر بنى‏هاشم» لقب دادند.
در آن هنگامه‏اى كه جنايت پيشگان آب را بر امام حسين عليه‏السلام و يارانش بستند، حضرت عباس عليه‏السلام بارها صفوف دشمن را شكافت و خود را به فرات رسانيد و تشنگان اهل بيت و اصحاب امام را سيراب ساخت و به همين دليل، از بزرگ‏ترين و بهترين القابش «سقّا» مى‏باشد.
آن حضرت در كنار رودخانه‏اى كه «علقمه» نام داشت، به شهادت رسيد؛ لذا وى را قهرمان «علقمه» لقب دادند.
«باب الحوائج»، «سپه‏سالار»، «كبش الكتيبه» و «پرچمدار» يا «علمدار» كربلا از ديگر القاب آن حضرت است.16
پرورش‏هاى پرمايه
حضرت على عليه‏السلام ضمن رعايت اصول تربيت دينى، نظارت دقيق و مداومى در مورد فرزند خود داشت و سعى وافرش براين بود تا وى را به عنوان شخصى اهل ديانت، داراى تعهد و مسئوليت و برخوردار از كرامت‏هاى انسانى پرورش دهد.امام با عباس همچون ديگر فرزندانش دوست و رفيق بود و با نهايت عطوفت و محبت با او رفتار مى‏نمود.يار و ياورش بود و در مشكلات و دشوارى‏ها دستش را مى‏گرفت.هرگز اجازه نمى‏داد كودكش در مسير تربيت تحقير گردد و مى‏كوشيد زمينه هايى فراهم كند تا او احساس شخصيت كند و دوران كودكى و نوجوانى را با اصلاح و تعديل غرائز و احساسات پشت سر بگذارد؛ چرا كه وقتى فردى گرامى داشته شود و از او به عنوان انسانى صاحب هويت مستقل و كرامت نفسانى سخن گفته شود و با چنين نگرشى به سوى رشد و شكوفايى گام بردارد، براى تكميل حالات ملكوتى در وجود خويش به فضايل و خصال نيكو روى مى‏آورد و در ميدان معرفت و در عرصه مبارزه با نفس امّاره پيروز و سر بلند مى‏گردد و از ورطه‏هاى گناه اجتناب مى‏نمايد و تمايلش به بوستان معارف و گلستان معنويت افزون‏تر مى‏شود.
امام على عليه‏السلام عباس عليه‏السلام را بخصوص در سنين كودكى و دوران رشد، نصيحت و امر به معروف مى‏نمود و بر اين امر، اصرار داشت.در هر فرصتى ذهن پاك فرزندش را با حكمت‏ها و مطالب سازنده و عميق بارور مى‏كرد.و همچون لقمان حكيم، جان كودك خود را با مواعظ و حكمت‏هاى ژرف مى‏نواخت، و اين توصيه‏هاى اخلاقى، يا نوازش‏هاى عاطفى با لحنى صميمانه توأم بود.بر همين اساس اين جوان هاشمى، انسانى برازنده، پرهيزگار، دانشور، مبارز، شجاع و اهل سخاوت بارآمد و آيينه تمام نماى جمال و كمال پدر پاك خود گرديد.
در محيط پرورشى عباس عليه‏السلام چشمه توحيد جارى بود و او با دلى لبريز ازعشق الهى و مهر ملكوتى تربيت مى‏گرديد.دوران كودكى او مملوّ از عنايت و لطف ابراز محبت پدر و برادرانى بود كه لحظه‏اى از پرورش وى به عنوان انسانى والا و صاحب كرامت‏هاى اخلاقى، غافل نبودند.
روزى حضرت على عليه‏السلام در منزل خويش نشسته و حضرت عباس و حضرت زينب عليهماالسلام در طرف راست و چپ امام بودند.پدر، پسر را مورد خطاب قرار داد و به وى فرمود: بگو يك! گفت: يك.امام فرمود: بگو دو! عرض كرد: حيا مى‏كنم با زبانى كه يك گفته‏ام، دو بگويم.
اين نكته اشاره به يك لطيفه توحيدى است؛ يعنى انسان يكتا پرست هرگز به شرك و دوگانه‏پرستى روى نمى‏آورد.حضرت على عليه‏السلام به منظور تشويق و تحسين اين كودك و به پاس پاسخ جالب و بجاى او، چشمان فرزند خويش را بوسيد.17 زيرا امام متوجه اين حقيقت بود كه اگر او به طور شايسته مورد تمجيد قرار نگيرد و اين گونه جواب نغز و زيبايش با بى‏اعتنايى والدين توأم باشد، امكان دارد، دچار كم‏رويى و خجالت شود.به علاوه تحسين به موقع، از بهترين وسايل مسرور كردن كودكان است.به همين دليل على عليه‏السلام نسبت به عباس عليه‏السلام مهر و محبت افزون‏ترى مبذول نمود و در واقع، فزونى عطوفت خود را پاداش او قرار داد.
ابوالفضل عليه‏السلام از بالندگى شايسته‏اى برخوردار بود؛ چرا كه در پرتو پدرى پارسا، كه حجّت خدا بر روى زمين بود، رشد كرد و از گرايش‏هاى والا جرعه‏هاى جان‏بخش و جاودانى نوشيد تا در آينده نمونه كاملى از فضايل و مكارم باشد.مادرش نيز در تربيت فرزندش اهتمامى شايسته داشت و بذر همه صفات پسنديده را در مزرعه وجود عباس عليه‏السلام افشانيد.حضرت ابوالفضل عليه‏السلام ملازم دو نوه گرامى رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم يعنى امام حسن و امام حسين عليهماالسلام سروران جوانان بهشت بود و در كلاس درس آن دو امام بزرگوار اصول فضيلت و آداب والا را آموخت.بخصوص هماره با سيد شهيدان همراه بود و در سفر و حضر، از وى جدا نمى‏شد و از اخلاق و رفتارش تأثير مى‏پذيرفت و الگوهاى رفتارى او را در جان خويش استوار مى‏ساخت تا آن‏جا كه پرتوى از برادر در خصوصيات و ديدگاه‏هايش گرديد.امام حسين عليه‏السلام نيز كه ارادت بى‏شائبه و جانبازى برادرش عباس عليه‏السلام را نيك دريافته بود، او را بر تمامى اهل‏بيت خود مقدم مى‏داشت و خالصانه، نسبت به او محبت مى‏ورزيد.اسوه‏هاى تربيتى ابوالفضل عليه‏السلام او را به سطح مصلحان بزرگ بشريت ارتقاء داد؛ آن بزرگانى كه با فداكارى‏هاى والا و تلاش‏هاى مستمر براى نجات جامعه انسانى از ذلّت و احياى آرمان‏هاى بلند انسانى مسير تاريخ را دگرگون ساختند.اين كودك از همان روزهاى آغازين رشد و شكوفايى، آموخت كه در راه اعتلاى كلمه حق و اهتزاز پرچم توحيد، جانبازى كند و چنين باورى در اعماق جانش ريشه دوانيد و با هستى او عجين كشت.و عجيب نبود او چنين مسير سازنده و پويايى را طى كند؛ زيرا پدرش اميرمؤمنان و برادرانش حسن و حسين عليهماالسلام و نيز مادر نيكو خصالش، نهال ارزش‏ها را در كشتزار روح و روانش غرس كرده بودند.
سيماى با صلابت عباس عليه‏السلام
از عنايات الهى در خصوص حضرت عباس عليه‏السلام اين بود كه علاوه بر بزرگوارى، كرم، نيك خويى و عطوفت، داراى سيمايى جذّاب و چهره‏اى شكفته و با حُسن و جمال بود و در واقع، نور ايمان از پيشانى وى مى‏درخشيد ولواى مَجد و شكوه پدرش را بردوش مى‏كشيد و رخسارى زيبا و اندامى متناسب و نيرومند داشت كه آثار دليرى و شجاعت در آن نمايان بود.راويان و مورّخان، او را خوب‏رو و پرجاذبه وصف كرده‏اند.رشادت اندام و قامت ايشان در حدى بود كه براسب نيرومند و بزرگى مى‏نشست؛ لكن در همان حال پاهايش بر زمين كشيده مى‏شد.18
از همان ابتداى تولّدش، از شدّت زيبايى و سيماى نورانى، به «ماه بنى‏هاشم» موسوم گشت.قبل از او، «عبد مناف»، جدّ رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم به قمر سرزمين حجاز معروف بود و عبداللّه پدر حضرت محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم به قمر خانه كعبه شهرت داشت.اين لقب كه شايسته آن كودك خوش چهره و مه جبين بود، همچنان برايش باقى ماند.19
ملاّعلى خيابانى تبريزى در جلد محرم وقايع الايّام از كتاب «مظاهر الانوار» ميرزا رضا قلى‏خان هدايت نقل مى‏كند كه: ابوالفضل عليه‏السلام قامتى بلند و بازوان كشيده داشت و چون بر اسب‏هاى قوى قرار مى‏گرفت، زانوهاى او حوالى گردن اسب بود.صورتش مظهر جلال و جبروت كردگار جهان و در شجاعت و مناعت طبع، بعد از امام حسين عليه‏السلام ، سرآمد اولاد اميرالمؤمنين عليه‏السلام و سپهسالار و علمدار امام سوم بود.20
مادرش امّ‏البنين كه قلبش آكنده از محبت نسبت به عباس بود، از چشم رشك‏ورزان بر سيماى فرزندش عباس، هراس داشت و مى‏ترسيد كه مبادا آن تَنگ نظران تُنُك مايه، بر وى آسيبى برسانند و رنجورش كنند؛ لذا مدام در دعاها و اذكارى كه بر زبان جارى مى‏ساخت، عباس را در پناه خداوند متعال قرار مى‏داد و در باره‏اش دعا مى‏كرد:
فرزندم را از شرّ چشم حسودانِ نشسته و ايستاده، آينده و رونده، مسلمان و منكِر، بزرگ و كوچك، زاده و پدر در پناه خداوند يكتا قرار مى‏دهم.21
از منظر ستارگان آسمان امامت
حضرت عباس عليه‏السلام در بيت امامت و ولايت تربيت نيكويى يافت و حضرت على عليه‏السلام نظرى ويژه در پرورش او داشت، همانند مقاصد پيامبراكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله‏وسلم در رشد و شكوفايى امام حسين عليه‏السلام ، يعنى همان گونه كه خاتم رسولان، امام سوم را براى تربيت دادن حماسه‏اى پرشكوه پرورش مى‏داد و او را بر سر زانوى خويش با نوازش‏هاى خاص به مراحل رشد و كمال رسانيد و سفارش وى را به تمام مسلمانان نمود و حسين را جزئى از خود و خود را جزئى از او معرفى نمود: «حسين منّى و انا من حسين».حضرت على عليه‏السلام مى‏ديد كه فرزندش در صحراى كربلا به يك فداكار و جانباز نيازى خواهد داشت؛ از اين جهت، از خداوند خواست كه او را صاحب پسرى نمايد كه در زندگانى ياور و مطيع امام حسين عليه‏السلام باشد.عباس با چنين مقصد مقدّسى از مادرى ستوده خصال، زاده شد و با تربيت علوى، به شكوفايى رسيد و در عرصه‏هاى گوناگون در مقابل برادرانش هيچ گاه از ادب خارج نگرديد و در فرمان‏بُردارى از امام حسن و امام حسين عليهماالسلام از جان و دل مى‏كوشيد و لباس فخر و مباهات را از اين بابت بر تن كرده بود و در همه حال ابراز لياقت و فعاليت خستگى ناپذيرى كرده و در نهايت خضوع و فروتنى، زمين ادب امامت را بوسيده است.امام حسين عليه‏السلام نيز اين حماسه‏آفرينى‏ها و وفادارى‏هاى برادرش عباس را ارج نهاد و براى وى مناصبى معيّن كرد كه از چنين مراتب و مقاماتى معلوم مى‏شود.حضرت حسين‏بن على عليهماالسلام نظر خاصّى به ابوالفضل داشته كه فرد ديگرى از بنى‏هاشم اين لياقت را نداشته‏اند.22
امام سجاد عليه‏السلام كه خود الگوى تقوا و زهد و عبادت است، درباره اين جوان هاشمى فرموده است:
خداوند عمويم عباس را رحمت كند كه از خود گذشتگى كرد و نيك از عهده آزمايش برآمد.خود را فداى برادر كرد تا دستانش بريده شد...عباس عليه‏السلام را نزد خداوند متعال منزلتى است كه همه شهيدان در روز قيامت بر او غِبطه مى‏خورند.23
حضرت امام صادق عليه‏السلام از عباس عليه‏السلام تجليل مى‏كرد و مواضع افتخارآفرين او را در روز عاشورا، تكريم مى‏نمود.امام عليه‏السلام در بيانى عالى، آن استوانه استقامت را اين گونه وصف كرده است:
عموى ما عباس بن على، بصيرتى نافذ، بينشى ژرف و ايمانى محكم داشت.همراه با امام حسين عليه‏السلام و در ركاب او به جهاد پرداخت و به خوبى از بوته آزمايش و ابتلا بيرون آمد.(ايثارى تمام نمود) و با شهادت از دنيا رفت.24
امام صادق عليه‏السلام در زيارتى كه به شيعيان آموخته ـ كه داراى سند صحيح و مورد اتفاق و تأييد عالمان اماميه است.مقام حضرت عباس عليه‏السلام را چنين مى‏ستايد:
«سَلامُ اللّه و سَلامُ ملائكته المُقرّبين و انبياء المرسلين و عباده الصالحين و جميع الشهداء و الصديقين، الزاكيات الطيبات فيما تغتدى و تَرُوحُ عليك يابن اميرالمؤمنين؛ درود خدا و درود فرشتگان مقرّبش و سلام پيامبران مرسل و بندگان صالحش و سلام تمامى شهدا و اهل صداقت، سلام‏هايى پاك و طيّب در صبحگاهان و شام‏گاهان برتو باد اى فرزند اميرالمؤمنين...
باتوجه به اين‏كه متن زيارت فوق با زيارت سرور مظلومان، امام حسين عليه‏السلام ـ كه از امام ششم عليه‏السلام روايت شده، شباهت زيادى دارد؛ براى ما اين حقيقت روشن مى‏شود كه منزلت قمربنى‏هاشم، صرف نظر ازمقام ويژه امامت و عصمت كه براى امام حسين عليه‏السلام متصوّر و محقّق است، به مقام امام حسين عليه‏السلام شبيه است.25
مصلح غيبى، حجّت خدا و بقية اللّه الاعظم(عجّ) قائم آل محمد در بخشى از زيارت ناحيه مقدسه، حضرت عباس عليه‏السلام را چنين وصف كرده است:
«السلام على ابى‏الفضل العباس بن اميرالمؤمنين، المُواسى اَخاهُ بِنفسِهِ الآخِذُ لِغَدِهِ من اَمْسِه، الفادى لَه، الواقى السّاعى اليه...»26
سلام بر ابوالفضل العباس فرزند اميرمؤمنان؛ آن كه با فداى جان خود نسبت به برادرش، مواسات (هم‏دردى) كرد و از گذشته‏اش براى آينده توشه برگرفت.آن كه در ركاب برادر فداكارى نمود و با جان خويش از وى حفاظت كرد و به سوى او سعى و اهتمام وافى داشت.
در واقع، حضرت ابوالفضل عليه‏السلام چشمه فضل و بزرگوارى بود و گويى از خورشيد خونين امامت، يعنى حسين بن على عليهماالسلام شجاعت، علم، صلاح و تقوا را اخذ كرد و به نحو احسن به ظهور رسانيد و از اين جهت، قول خداوند در قرآن كريم صادق است كه
«والشّمس وضُحيها والقمر اذا تليها»27؛ سوگند به آفتاب و روشنى‏اش به هنگام چاشت و سوگند به ماه چون از پى‏آن برآيد.
علامه مجلسى قدس‏سره به نقل از مزار شيخ مفيد قدس‏سره و مزار ابن مشهدى از امام صادق عليه‏السلام روايت مى‏كند كه در زيارت خود خطاب به حضرت ابوالفضل عليه‏السلام فرموده‏اند:
«لَعَنَ اللّهُ اُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الَمحارِمَ وَانْتَهكت فيك حُرمة الاسلام28؛ خداوند لعنت كند گروهى را كه محارم الهى را در شأن تو حلال شمردند و با كشتن تو حُرمت اسلام را زير پا نهادند.
علامه عبدالرزّاق مقرّم در اين باره نوشته است:
«اين كلام شريف، ما را به منزلتى عظيم از قمر بنى‏هاشم واقف مى‏سازد.زيرا همانند اين خطاب در باره هيچ يك از شهيدان كربلا نيامده است؛ با وجود آن كه آنان به برترين مرتبه فضل و ايثار رسيده‏اند كه ديگر شهدا به آن دست نيافته‏اند.»29
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1 ـ راه و روش تربيت از ديدگاه امام على(ع)، على محمد حسين اديب، ترجمه دكتر سيد محمد رادمنش، ص 287
2 ـ تاريخ الخميس، حسين بن محمد بن الحسن دياربكرى، متوفاى 966 ه .ق.، ج 2، ص 317؛ المعارف، ابن قتيبه دينورى، ص 92؛ عمدة‏الطالب فى‏انساب آل ابى‏طالب، ابن عتبه، ص 327 ـ 328.
3 ـ زندگانى حضرت ابوالفضل العباس، علامه باقر شريف قرشى، ترجمه سيد حسن اسلامى، ص 28؛ زندگانى قمربنى‏هاشم، عبدالحسين مؤمنى، ص 135.
4 ـ مناقب آل ابى‏طالب، ابن شهرآشوب سروى مازندرانى، ج 3، ص 76.
5 ـ تاريخ ابن اثير، ج 3، ص 158؛ تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 181؛ تاريخ طبرى، ج 6، ص 89.
6 ـ الفصول المهمّه، سيدعبدالحسين شرف الدين، ص 145؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 117.
7 ـ مناقب، ج 2، ص 93؛ العباس، علامه مقرّم، متن ترجمه، ص 157.
8 ـ مجموعه شهيد اوّل، محمد بن مكّى.
9 ـ العباس، علامه مقرم، ص 158؛ حضرت ابوالفضل، حسن مظفرى، معارف، ص 39.
10 ـ زندگانى حضرت ابوالفضل‏عباس، علامه باقر شريف قرشى، ص 29.
11 ـ تذكرة الشهداء، ملاحبيب اللّه شريف كاشانى، ص 443؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 76 و 92؛ خصايص العباسيه، شيخ محمد ابراهيم كرباسى، ص 118 و 119؛ كشف الغمّة فى معرفة الائمه، ج 1، ص 590.
12 ـ تاريخ تولد حضرت ابوالفضل را اكثر منابع، چهارم شعبان سال 26 هجرى و برخى سال 27 هجرى نوشته‏اند.ر.ك: العباس، ص 159؛ مجالس السنيه، سيد محسن امين، مجلس 61؛ فرسان الهيجاء، ذبيح اللّه محلاتى، ج 1، ص 187.
13 ـ زندگانى حضرت ابوالفضل، علامه باقرشريف قرشى، ص 31.
14 ـ سفينة البحار، محدّث قمى، ج 2، ص 155؛ العباس بن على رائد الكرامة و فداء فى‏الاسلام، ص 25؛ خصائص العباسيه، ص 119.
15 ـ روضة المتقين، محمدتقى مجلسى، ج 8، ص 626؛ حياة الامام حسن(ع)، ج 1، ص 65.
16 ـ تاريخ الخميس، ج 2، ص 317؛ العباس، بخش 6.
17 ـ مستدرك الوسايل، محدّث نورى، ج 2، ص 635.
18 ـ مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانى، ص 22.
19 ـ زندگانى قمربنى‏هاشم، عبدالحسين مؤمنى، ص 138.
20 ـ فرسان الهيجاء، ج 1، ص 190؛ قمقام زخّار، فرهاد ميرزا.
21 ـ المنمق فى‏اخبار القريش، ص 437.
22 ـ زندگانى قمربنى‏هاشم و حضرت على اكبر و على اصغر شهيد، حسين عمادزاده، ص 63ـ 64.
23 ـ ذخيرة‏الدارين، سيدعبدالمجيد شيرازى حائرى، ص 123، به نقل از عمدة الطالب؛ امالى شيخ صدوق، مجلس 70، ص 374.
24 ـ سرالسلسلة العلوية، ابى‏نصر بخارى (زنده در سال 341 ه .ق) با مقدمه و تعليقات علامه سيد محمدصادق بحرالعلوم، ص 89؛ عمدة الطالب، ص 327؛ ذخيرة الدارين، ص 123.
25 ـ ر.ك: مجلد مزار بحارالانوار، ص 148؛ كامل الزيارات، ابن قولويه؛ مفاتيح الجنان، زيارت حضرت عباس(ع).
26 ـ مفاتيح الجنان، فرازى از زيارت ناحيه مقدسه؛ المزار، محمد بن مشهدى.
27 ـ شمس/ 1 و 2.
28 ـ بحارالانوار، مجلد مزار، ص 165.
29 ـ العباس، علامه مقرّم، ص 238 ـ 239.